بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 18 بهمن 1394.

خب بحث سر این بود که زوجه منفرده حکمش چیست. عرض شد که روایاتی که در این بحث هست به نظر می رسد که با هم دیگر متعارض هستند. چهار روایت داریم که از آنها استفاده می شود که زوجه منفرده به او رد نمی شود که عبارت باشند از روایت ابی بصیر با چهار راوی. وهیب بن حفص، محمد بن سکین، علی بن ابی حمزه و مشمعل. و روایت محمد بن نعیم صحاف، روایت محمد بن مسلم یا محمد بن مروان که مردد بود نسخ بر اینکه محمد بن مسلم است یا محمد بن مروان. مکاتبه محمد بن حمزه علوی که علی بن مهزیار راوی است. از اینها خیلی هایشان را از جهت سندی اعتبارشان را ثابت کردیم. از آن طرف از دو روایت استفاده می شد که کل مال، یک روایت به تعبیری، یک روایت استفاده می شود که کل مال به زوجه داده می شود. روایت محمد بن مسلم که دو راوی دارد. یکی ابان بن عثمان و یکی ابن مسکان. خب حالا که این ها با هم دیگر تعارض کردند تکلیف چیست؟ در یکی از کلمات آقایان به نظرم در مجمع الفائده و البرهان بود اگر اشتباه نکنم ایشان فرموده بودند که ابی بصیر این دو روایتش با دو تا از آن روایت هایی که از ابی بصیر بودند از درجه اعتبار ساقط می شوند و بقیه باقی می ماند و در نتیجه اثبات می شود که به زوجه رد نمی شود. اینجوری فرموده بودند. ظاهرا مراد ایشان این است که چون کأنه اکثر الروات مرجح است، روایتی که ابو بصیر دارد اقل رواتا هست. اینجوری گویا تقریب ایشان این هست که یکی از مرجحات کثرت روات یک حدیث است با این بیان کثرت روات را می خواهند عرض کنند. ظاهرا مرادشان این جهت است.

سوال:...

پاسخ: حالا کثرت روات را یا به اعتبار اینکه یکی از مرجحات منصوصه شهرت روایی هست، از این باب قائل هستند خذ بما اشتهر بین اصحابک یا از این باب که اصلا خود کثرت روات، جزو مرجحات غیر منصوصه هست و ما از مرجحات منصوصه تعدی می کنیم به مرجحات غیر منصوصه. به هر حال یکی از این وجوه می تواند بیان ایشان باشد. که البته اینها همه مبانی اش مبانی ای است که ما قبول نداریم. شهرت روایی را جزو مرجحات منصوصه نمی دانیم. از مرجحات منصوصه به غیر منصوصه تعدی نمی کنیم و امثال اینها. ظاهرا مراد ایشان این وجه است. ولی یک وجه دیگری می شود ذکر کرد که آن وجه با کلام ایشان سازگار نیست ولی فی نفسه مشابه فرمایش ایشان هست. نتیجه ای که ایشان می خواهد بگوید از آن حاصل می شود. آن وجه دیگر این هست حالا اصل مبنای اصولی اش را ملاحظه بفرمایید آن این است که دگر در مسئله ای دو روایت از محمد بن مسلم وارد شده باشد که با هم متعارض باشند و یک روایت هم از زراره وارد شده باشد مطابق یکی از اینها. آیا اینجا روایت محمد بن مسلمی که یک مضمون دارد و روایت زراره ای که موافقش هستند هر دو تا با هم دیگر یک طرف تعارض قرار می گیرند؟ روایت محمد بن مسلم مخالف طرف دیگر قرار می گیرند یا اینکه نه اول روایت هایی که مربوط به محمد بن مسلم هست آنها طرف تعارض قرار می گیرند آنها با همدیگر تساقط می کنند آن روایت زراره خارج از دایره تعارض هست. این یک بحثی هست که در اصول یک موقعی به نظرم حاج آقا بحثش را متعرض شده بودند در فقه. حالا قول صحیح این است که نمی خواهم به تفصیل وارد این بحث شوم آن این است که روایت های محمد بن مسلمی که متعارض هستند با هم دیگر تعارض می کنند و زراره داخل تعارض نیست. آن زراره داخل تعارض نیست و در واقع قول شخصی که هنوز معلوم نیست او چه می گوید. عقلائا اصلا معلوم نیست که زراره همچین چیزی را نقل کرده باشد آن با قول زراره ای که مسلما ولو به تعبد شرعیه زراره آن مطلب را گفته است قابل تعارض نیستند. این حالا مبنای کلی اصولی اش. روی این مبنا ما بگوییم روایت ابو بصیر در ما نحن فیه با روایت ابو بصیر دیگر اینها تفاوت می کنند و بقیه روایت ها خارج از محل تعارض بیرون می مانند. این تقریب را اینجوری بیان کنیم. ولی به نظر می رسد که پیاده کردن این تقریب در ما نحن فیه درست نیست. چون روایت ابو بصیری که می گوید که، اولا اصل تقریب را، این تقریب از چند جهت می شود در موردش صحبت کرد. یک جهت اینکه اصلا مبنای کلی اش آیا درست است یا درست نیست که خب بحث کبروی اصولی هست که در جای خودش باید بحث شود که ما در آن مشکلی نداریم. جهت دوم اینکه آیا در ما نحن فیه این روایت های ابو بصیر در عرض هم هستند یا نه روایت های ابو بصیر در عرض هم نیستند. ممکن است ما بگوییم روایت های ابو بصیری که اثبات رد بر زوجه می کند صحیحه است. به خصوص یک نقل آن که نقل ابن مسکان است که در صحتش خیلی بحثی هم نیست. ولی روایت هایی که از ابی بصیر عدم رد بر زوج را اثبات می کند به تعبیری و ما بقی فللامام ولو چهار سند دارد هر چهار تا موثقه است. و موثقه با صحیحه معارض نمی کنند اصلا. پس بنابراین انجور نیست که آن روایات اگر ما باشیم و این دو تا این روایت ابی بصیر هایی که می گوید به زوجه داده می شود، اینها مقدم است و آن موثقه را باید بگذاریم کنا. پس بنابراین روایت ابی بصیر از تعارض خارج نمی شوند. این روایت ابی بصیر باز با سایر روایت بحث ما خلاصه تعارض می کنند به دلیل اینکه این روایت ابی بصیر، روایت هایی که رد بر زوجه را اثبات می کرد موثقه است و این موثقه صلاحیت تعارض ندارد با روایت ابی بصیر صحیحه. وقتی صلاحیت تعارض ندارد روایت صحیحه ابی بصیر، اینها تعارض می کنند با سایر روایات بحث ما. پس بنابراین آن بحث را نمی شود اینجا پیاده کرد. الا عن یقال. که روایت ابی بصیر اینجا چون چهار تا روایت هستند، این قطعا این روایت صادر شده است از ابی بصیر. وقتی این روایت از ابی بصیر صادر شده است به خاطر چهار تا سند، اگر کسی بگوید که چهار تا روایتی که از ابی بصیر قطع به صدور ابی بصیر می آورد. اگر کسی اینجور بگوید باز هم بحث تعارض نیست. قطعا ابی بصیر این مطلب را نقل کرده است. این ابی بصیر که این مطلب را نقل کرده است اینجا روایت صحیحه دیگر طرف تعارض نیست. چون روایت صحیحه در صورتی به آن روایت صحیحه ما اعتماد می کردیم که نقل ابو بصیر مشکوک باشد ولی در جایی که ابی بصیر ما بقی فللأمام را قطعا نقل کرده باشد آن روایت های صحیحه ابی بصیر صلاحیت تعارض ندارند. پس بنابراین این تعارضی که اینجا درست می کنیم، این تعارض درست نیست. یا قطع داریم به روایت ابی بصیری که گفته است ما بقی فللأمام، اگر او باشد روایت های صحیحه می رود چون در مقابل روایت های مقطوع، آن صلاحیت تعارض را ندارد. اگر قطع نداشته باشیم به اینکه ابو بصیر این مطلب را گفته است، و بخواهیم با ادله حجیت آن را ثابت کنیم آن ها موثقه است. موثقه با صحیحه تعارض ندارد. پس بنابراین این روش کلا به یکی از این دو مشکل مواجه هست. این هم بیان دوم، اشکال دوم این بحث یعنی بحث دومی که باید در مورد این روایت صورت گیرد.

بحث سوم که مهم تر از آن بحث ها است این است که آن بحث هایی که می گفتیم اگر راوی روایتی را نقل کرده باشد، در صورتی هست که یک روایت واحد باشد. اگر محمد بن مسلم یک روایتی نقل کرده باشد و این روایت دو جور از محمد بن مسلم نقل شده باشد و یک جور آن به یک شکل و یک جور آن به یک شکل دیگری است. ولی جایی که محمد بن مسلم دو تا روایت مختلف دارد و حتما هم مختلف هستند. اینجا هر دو روایت محمد بن مسلم ، اول روایت محمد بن مسلم طرف تعارض قرار نمی گیرد. اینجا آن روایت مثلا زراره ای که در آن مثالی که زراره و یکی از این محمد بن مسلم ها با روایت محمد بن مسلم دیگر در عرض هم قرار می گیرند. آن بحث در جایی هست که یک روایت واحد باشد و در ما نحن فیه این شکلی نیست. روایت ابی بصیری که می گوید ما بقی فللأمام از امام باقر است.

سوال: نمی دانیم ...

پاسخ: حالا آنجا ممکن است که ما بگوییم مثلا آنها با هم دیگر تعارض می کنند.

سوال:..

پاسخ: حالا آن یک بحث است و اینکه

سوال: همین احتمالش هست.

پاسخ: حالا عرض می کنم. آنها یک بحث حالا بحث اینکه علم نداشته باشد حکمش چیست در جای خودش باید بحث کنیم.

ما نحن فیه روایت ابی بصیری که گفته است ما بقی فللأمام از امام باقر است و روایتی که گفته است که کل آن مال زن هست از امام صادق هست. دو روایت مختلف است. یکی از آنها امام باقر هست و یکی امام صادق هست و ما دلیلی نداریم که آن را محرف بگیریم. که بگوییم این دو تا یکی هستند. پس دو تا روایت هستند، یکی روایت ابو بصیر از امام صادق که می گوید تمام آن مال مرأه است و یکی روایت ابی بصیر عن امام باقر علیه السلام که می گوید ما بقی فللأمام. پس بنابراین این، آن بحث کلی که آنجا هست آن بحث اینجا تطبیق نمی شود. آن بحث جایی هست که یک روایت واحد باشد. ولی اینجا ابو بصیر دو روایت دارد. یک روایت ابو بصیر از امام باقر علیه السلام می گوید یک چهارم به زن می دهند و ما بقی فللأمام. روایت ابو بصیر از امام صادق دیگر کل آن را به آن مرأه می دهند. پس بنابراین این دو تا، دو تا روایت مختلف هستند. وقتی دو تا روایت مختلف شدند، روایت ابو بصیری که از امام باقر علیه السلام نقل شده است، در کنار سایر روایات با روایت ابی بصیری که از امام صادق هست قرار می گیرد. نباید این دو را با هم دیگر تفکیک و جدا کرد.

سوال: ... موردش کجا می شود؟ موردش جایی می شود که خود راوی می گوید که من تردید دارم؟

پاسخ: نه جایی که یک قصه واحدی است. هر دو از امام صادق نقل شده است و یقین داریم که یکی از آنها می گوید که ما خدمت امام صادق بودیم من همچین سوالی کردم و امام صادق گفتند که نه این شکلی. جایی که مطمئنا در یک قضیه. حالا این صورت مسلمش را حالا موارد مشکوکش که چه بخواهیم بکنیم کاری نداریم. این جا که دو تا روایت مختلف است. یکی ابو بصیر از امام صادق نقل کرده است و یکی از امام باقر نقل کرده است. دو تا روایت هستند. اینجا دیگر وجهی ندارد که آن بیان را بخواهیم اینجا پیاده کنیم. پس بنابراین از این راه نباید بحث را دنبال کرد. البته اینکه گفتم که جایی که روایت ابی بصیر قطعی باشد دیگر روایت صحیحه به آن اعتماد نمی شود یک نکته ای دارد که بعدا مکمل آن را عرض می کنم. خب اما حالا از این روش نشد چه باید کرد؟ به نظر می رسد ما حالا مبانی خودمان را ازجهت اصولی عرض کنم بعد تطبیق کنیم در ما نحن فیه. به نظر ما اولا از مرجحات منصوصه به مرجحات غیر منصوصه تعدی نمی شود. مرجحات منصوصه هم سه تا هستند و ترتیب هم در مرجحات منصوصه لازم است. این ترتیب این هست اول ترجیح قطعی السند بر مظنون السند. قطعی الصدور بر مظنون الصدور مقدم است این اولین مرجح است. اگر از این جهت ترجیحی وجود نداشت، موافقت کتاب، آن که موافق کتاب است بر آن که مخالف کتاب است مقدم است. سوم مخالفت عامه بر موافق عامه مقدم است. این سه مرجحی است که ما مجموعا از مجموع مرجحات قبول داریم. اگر مرجحی هم وجود نداشته باشد قائل به تخییر نیستیم قائل به توقف هستیم. برای اینکه به سایر ادله و اینها باید مراجعه کرد دیگر اینها از ترجیحی که خیلی ها قائل هستند که به اصطلاح مخیر هست انسانی که هر کدام را خواست انتخاب کند تخییر در حجیت را ما قبول نداریم. خب این قوانین اصولی. حالا تطبیق آن. البته یک نکته ای عرض کنم که مرحم آقای خوئی هم ترجیح مقطوع الصدور بر غیر مقطوع الصدور را قائل هست ولی نه به عنوان مرجحات. ایشان می گوید که اصلا شرط حجیت خبر مظنون الصدور، عدم معارضه آن با خبر مقطوع الصدور است. ایشان مبنایشان این است. ما آن را که ایشان به عنوان شرط اصل صدور، اصل حجیت ذاتا می دانند اولین مرجح می دانیم در مقام عمل خیلی تفاوتی از این جهت با مبنای مرحوم خویی پیدا نمی کنیم. به نظر می رسد که اینجا این که روایتی که می گوید که یدفع الباقی الینا. این روایت قطعی الصدور است. اولا با چهار نقل از ابی بصیر نقل شده است که قبلا توضیح دادم که نقلی که چهار تا نقل دارد، همان نقل های ابی بصیر هم این نقل را قوی می کنند. سه تا نقل دیگر هم هست که غیر از نقل محمد بن نعیم صحاف، بقیه نقل ها صحیح السند هست و یا حالا صحیح السند یا موثقه، معتبر هست. این مجموعا اینها نکته خاصی اینجا وجود ندارد که احتمال جعلی امثال اینها باشد. چهار روایت در یک مسئله بودن قطع به صدور ایجاد می کند. عرض کردم بعضی موضوعات هست که انگیزه جعل در آن وجود دارد. جاهایی که یک مذهب خاصی شخص دارد و هوا و هوس ها و امثال اینها می خواهند چیزهایی که در فرض کنید در تعریف شهر ها است. خیلی وقت ها کسی که اهل آن شهر است دلش می خواهد از آن شهر تعریف کند. خب این انگیزه هایی که در باب جعل روایات هست، انگیزه مدح ولدان، نمی دانم انگیزه های مذهبی یا انگیزه های، فرض کنید در مستحبات گاهی اوقات به انگیزه اینکه افراد را به طاعت الهی افراد وادار کنند، روایت معروف ابی بن کعب که در مورد فضائل سور قرآن هست که می گوید من دیدم مردم از قرآن رو برگردانده اند گفتم یک حدیث جعل کنم از فضایل سور که امثال اینها. اینها انگیزه های متعارفی هست که بوده است در کتاب های درایه انگیزه های جعل حدیث را ذکر کرده اند که انگیزه های مختلفی است. هیچ چیز خاصی به نظر نمی رسد که در اینجا ها برای جعل این احادیث و این درجایی که انگیزه متعارف وجود نداشته باشد خیلی زودتر آدم یقین می کند تا جایی که انگیزه برای جعل وجود داشته باشد. آنجا خب احتمال جعلش قوی تر می شود.

سوال: اینجا به چی یقین می کنیم؟

پاسخ: یقین می کنیم که امام علیه السلام فرموده اند که به زن چیز داده نمی شود.

سوال: ... این روایت از طریق ابی بصیر

پاسخ: نه از طریق ابی بصیر در کل روایت. بحث ابی بصیر نیست.

سوال: این که چهار نقل....

پاسخ: نه یک چهار نقل ابی بصیر است به علاوه سه تا نقل. این است که امام علیه السلام از معصوم علیه السلام این مضمون حاصل شده است به آن یقین حاصل می شود.

سوال:...

پاسخ: اهل سنت هم قائل به رد نیستند مطلقا. حالا آن یک نکته ای دارد که بعد عرض می کنم. اهل سنت نکته ای دارد که در ادامه بحث به نظریه اهل سنت بر می گردم.

سوال: حاج آقا طرف مقابل چه انگیزه ای برای جعل وجود داشته است؟

پاسخ: ولو انگیزه برای جعل وجود ندارد احتمال اشتباه وجود دارد. در چهار تا دیگر وقتی زیاد شد احتمال اشتباهش نمی رود. به خصوص طرف مقابل همه اش ابی بصیر است. اینکه ابی بصیر روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل کرده است اشتباه کرده است. این احتمالش می رود. ولی اینکه چهار نفر افراد مختلف از امام های مختلف، نقل های مختلف هیچ نکته مشترکی هم ندارند که اینها اشتباه کرده باشند احتمالش نمی رود. این است که اطمینان به صدور روایاتی که عدم رد بر زوجه را ثابت می کند اثبات می شود ولی نسبت به روایت ابی بصیر که فقط یک روایت داریم ولو دو راوی دارد و لی یک روایت دارد، این روایت واحد احتمال اشتباه ابی بصیر در نقل این روایت کاملا هست بنابراین این روایت از حجیت ساقط می شود این اولین مرجح.

مرجح دوم موافقت و مخالفت کتاب، هیچ کدامشان ترجیح نمی دهد. قبلا صحبت کردیم کتاب خدا در مورد اصل فرضیه زن صحبت کرده است که یک چهارم است. اما اینکه در فرض هیچ یک از ورثه وجود نداشته باشند حالا بقیه را چه کار می کنیم به امام می دهیم؟ آیه قرآن ناظر به این جهت نیست بنابراین از جهت موافقت و مخالفت کتاب هیچ یک از این دو دسته ترجیحی ندارند. بحث سوم مرجح سوم بحث موافقت و مخالفت عامه است. در مخالفت و موافقت عامه، عامه متفق هستند بر اینکه به زن رد نمی شود. متفق هستند که به زن رد نمی شود بنابراین روایتی که گفته است که به زن رد می شود، این مخالف عامه هست. اینجا برعکس ممکن است بشود ممکن است که ما بگوییم که آن روایتی که گفته است المال لها، این روایت مخالف عامه است و آن یکی ها موافق عامه هست پس بنابراین آن را ترجیح داده می شود. ولی اولا عرض کردم که بحث ترجیح مخالفت عامه در رتبه مرجح سوم است. آن مرجح اول است این یک. نکته دوم اینکه این روایاتی که بحث اینکه به زن داده نمی شود مطرح کرده اند هیچ کدامشان را نمی شود حمل به تقیه کرد. یعنی هیچ کدامشان موافق عامه نیست. چطور؟ توضیح ذلک این است که می گوید روایت محمد بن نعیم صحاف می گوید و احمل الباقی الینا. بقیه را بیایید پیش ما بدهید. آنها می گویند بدهید به بیت المال نه به امام بدهید. یا یدفع الباقی الینا، روایت محمد بن مسلم یا محمد بن مروان. آن هم موافق عامه نیست. آن روایتی که از ابی بصیر وارد شده است، آن درست است ما بقی فللأمام دارد و امام را شما ممکن است حمل کنید مراد امام المسلمین هست و مراد اهل بیت نباشد. آن را ممکن است امامش را بگوییم این سازگار هست با، مثل «ذاك إلى الإمام إن صام صمنا و إن أفطر أفطرنا» از آن باب بگیریم که آن را خب حالا ممکن است. ولی بحث این است که عامه متفق هستند بر اینکه نه به زوج داده می شود و نه به زوجه. این روایت ابی بصیر در یکی از این نقل هایش که نقل اصلی ترش هم هست که سه سند دارد می گوید

قَرَأَ عَلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ ع فِي الْفَرَائِضِ امْرَأَةٌ تُوُفِّيَتْ وَ تَرَكَتْ زَوْجَهَا قَالَ الْمَالُ كُلُّهُ لِلزَّوْجِ

صدر آن تفصیل قائل شده است بین زوج و زوجه. می گوید به زوج کل مال داده می شود ولی به زوجه داده نمی شود. عامه متفق هستند که بین زوج و زوجه در این جهت تفاوتی نیست. این جهت اتفاقی هست بین عامه و در این جهت اختلافی نیست هم در کتب عامه این اتفاق نقل شده است و هم سید مرتضی در آن المسائل الناصریات آنجا اتفاق را نقل، خود کتب عامه هم من مراجعه کردم اتفاقی است بحث اختلافی نیست و بنابراین، اینکه ما قائل به تبعیض در حجیت شویم بگوییم قطعه ای از روایت، تبعیض در حجیت جاهایش فرق دارد. جایی که بحث تقیه مطرح است دو تکه روایت بگوییم این قسمتش به اصطلاح تقیه ای بوده است، در مورد تقیه خیلی مشکل است که ما تبعیض در حجیت را قائل بشویم. در بعضی موارد تبعض در حجیت مطرح است و در بعضی موارد مطرح نیست. این است که این هم روایت سوم بحث. روایت چهارم بحث هم نگفته است که به امام بدهید نگفته است که به بیت المال دهید. امام تعیین تکلیف کرده است و گفته است که تصدق بده. عامه نمی گویند که تصدق بده می گویند باید به بیت المال بدهی. پس آن روایت چهارم هم موافق عامه نیست. هیچ یکی از این 4 روایت هایی که حکم می کند که به مرأه رد نمی شود موافق عامه نیست. پس از جهت موافقت عامه، همه شان مخالف عامه هستند. هم این دسته روایات مخالف عامه هست و هم آن دسته روایات مخالف عامه هست. پس بنابراین از این جه هیچ ترجیحی وجود ندارد. خب اگر از این جهات هم دستمان کوتاه باشد به اصل باید مراجعه کنیم. این را قبلا بحثش کردیم که اصل عدم رد به زوجه است. اصل هم اقتضا می کند که به زوجه رد نشود. پس بنابراین دیگر بحث تمام است. آن این که به زوجه رد نمی شود. مسئله تقریبا اجماعی هم هست. ادعای اجماع در این مسئله زیاد هست. اصلا این روایتی که گفته است المال لها، مرحوم سید مرتضی به عنوان روایت شاذه تلقی کرده است و امثال اینها. تقریبا یک فتوای درست و درمان هم در مورد اینکه به زوجه رد می شود کل مال وجود ندارد. یک تک و توکی مثل شیخ صدوق تفصیلی بین غیبت و غیر غیبت دارد ولی یک شهرت قوی در مسئله وجود دارد در اینکه به زوجه رد نمی وشد. بنابراین مسئله دیگر صاف است.

سوال:...

پاسخ: حالا اینکه منظور از امام چه هست، این در کلمات فقها، مختلف چیز شده است. بعضی جاها تعبیر شده است که به بیت المال داده می شود. این یک نکته ای هست در کلمات فقها مختلف هست. این یک بحث کلی است به نظرم که در این روایات این هست که مال امام هست. حالا اینکه مال امام هست این یعنی به بیت المال باید داده شود یا به سهم امام. ظاهرش این است که به سهم امام است. اینکه ما بگوییم که مراد این هست که به بیت المال داده می شود این خیلی این روایاتی که ما داریم ظهور در بیت المال بودن ندارد و این است که امام علیه السلام هم در آن روایت یک مصرف خاص تعیین کرده است. گفته است که تصدق بالباقی اش. اگر بیت المال باشد بگوییم حتما بیت المال باید تصدق شود این خیلی روشن نیست. ظاهر این هست که این سهم امام هست و باید در مصرفی که علم به رضایت امام علیه السلام مثل سهم امام خمس است. که هر چه بحثی که رد سهم امام خمس گفته شد این بحث هم عین همان است. یک بحث خاصی در ما نحن فیه ظاهرا نیست.

یکی دو تا نکته از بحث های سابق مانده بود که من دیگر درز گرفته بودم حالا تا فرصت داریم بگویم. یک بحث این است که در مورد آن اسماعیل بن عبدالرحمن جوفی،

سوال: حاج آقا این مطلب..

پاسخ: الآن فتوا همین است. فتوا این است که یک چهارم به زن داده می شود و باقی داده نمی شود. الآن تقریبا فتوا به این مطلب استقرار یافته است. آقایان کسی فتوا به این مطلب که به زوج داده می شود نمی دهند.

سوال: ... جهت قرابت چه بود؟

پاسخ: الآن یک نکته ای بگویم آن را هم عرض می کنم.

اسماعیل بن عبدالرحمن جوفی که در یکی از این روایات بود من بحث سندی اش را نکردم. اسماعیل بن عبدالرحمن جوفی در ترجمه برادرزاده اش بسطام بن حسین بن عبدالرحمن جوفی، نجاشی می گوید که کان وجها فی اصحابنا و ابوه و عمومته و کان اوجبهم اسماعیل. تعبیر وجها فی اصحابنا، اولا خودش مستقیما دلالت بر وثاقت می کند، وجه بودن کسی که وجه طایفه هست نمی تواند ثقه نباشد. این یک بیان که مرحوم حاجی نوری در فایده نهم خاتمه مستدرک مفصل بحثی دارد که می گوید که چه طایفه ای است که وجهشان آبله رو است و چشمشان کور است. یک تعبیر قشنگی آنجا دارد. کسی که آبروی طایفه است، وجه یعنی محترم طایفه است، نمی تواند کسی آبرو باشد و محترم طایفه باشد و ثقه نباشد. مؤیدا به اینکه در موردش در رجال شیخ دارد کان فقیها. کان فقیها صرفا به جنبه اینکه آدم عالمی بوده است و با سواد بود ظاهرا ناظر نیست. یعنی می رفته اند و از او فتوا می گرفته اند. یعنی مرجع تقلید بود مورد مراجعه بود و اینکه مورد مراجعه بود در یک روایتی اسماعیل جوفی که اسماعیل جوفی، منصرف است به این اسماعیل بن عبدالرحمن جوفی، در روایتی آمده است که هلک المترأسون یکی زراره و محمد بن مسلم و کی و کی و به عنوان هلک ذکر کرده است من جمله اسماعیل جوفی. خب در جای خودش چیز شده است مراد از هلک المترأسون ظاهرا این هست که اینها در موقعیت خطرناکی قرار داده اند. کسانی که رییس هستند خیلی باید حواسشان را جمع کنند که پایشان نلغزد و امثال اینها. و یک مقداری شاید این تعبیر از باب یک مقداری اینکه حالت مذمت گونه از این تعبیر استفاده می شود شاید جنبه تقیه آمیز هم داشته باشد. ولی علی ای تقدیر از آن روایت هم استفاده می شود جزو مترأسون اند جزو رؤسای شیعه بوده اند و اینها. در ردیف برید و محمد بن مسلم و زراره، الآن یادم نیست که چه کسانی را نام برده چند نفر را ذکر کرده است که روایت ابو الصباغ است. روایت ابو الصباغ چند نفر را که ذکر کرده است اسماعیل جوفی را هم جزو آنها ذکر کرده است. این فقیه بودن هم با توجه به مترأسون فقیهی بوده است که از او می رفته اند اخذ می کرده اند و مرجع تقلید بوده است. خب این هم مؤید این هست که آن وجها فی اصحابنا که هست، معنایش این هست که آدم آبرومندی بوده است و آدم با آبرویی بوده است و از او می رفته اند اخذ حدیث می کرده اند.

سوال: زراره و محمد بن مسلم و برید؟

پاسخ: بله. من که همین در ذهنم بود. راره و محمد بن مسلم و برید و اسماعیل جوفی

سوال: ؟؟

پاسخ: و ذکر الآخر لم احفظه. حالا آن نفر پنجم چه کسی بوده است بالاخره این اسماعیل جوفی در رده زراره و محمد بن مسلم و برید و امثال اینها است. روایات اسماعیل جوفی را هم شما مراجعه کنید قواعد فقهی و کلیات فقه و عمدتا روایت هایش در این فاز ها است. هم سوالاتی که می کند پیدا است که آدم فقیه مسئله دان و امثال اینها است.

سوال:... روایت اسماعیل از ابی بصیر را می فرمایید؟ اسماعیل جوفی مراد است

پاسخ: نه کلا

سوال: نه در این بحث ما

پاسخ: از ابی بصیر نیست. اسماعیل بن عبدالرحمن جوفی عن ابی جعفر علیه السلام. آن اسماعیل که قبلا گفتیم که محرف مشمعل است. مشمعل بن سعد ناشزی آن یکی دیگر است. نه این اسماعیل بن عبدالرحمن جوفی می گویم آن اسماعیل جوفی که در موردش گفته اند جزو مترأسین است آن مراد همین اسماعیل بن عبدالرحمن است. آن یک بحث مفصلی دارد من نمی خواهم وارد آن بحث شوم. به چه دلیل آن اسماعیل جوفی آن خیلی بحث دارد. من یک رساله در این موضوع نوشته ام در اثبات اصراف اسماعیل جوفی در معمول موارد البته نه در همه موارد. در بعضی موارد مراد او نیست ولی در جلّ موارد مراد از اسماعیل جوفی، اسماعیل بن عبدالرحمن جوفی است. یک اسماعیل بن جابر جوفی هم هست که حالا جوفی است یا خصعمی، آن توثیق صریح دارد ولی این اسماعیل بن عبدالرحمن مهمتر از اسماعیل بن جابر است و امثال اینها.

سوال: در بحث زوج می فرمایید دیگر

پاسخ: در بحث زوج بله. اسماعیل بن عبدالرحمن جوفی.

در مورد این اسماعیل بن عبدالرحمن جوفی البته دو راه دیگر برای اثبات وثاقتشان هست. یکی بحث روایت جعفر بن بشیر از اسماعیل جوفی داریم. یکی در مشیخه فقیه صفوان بن یحیی از اسماعیل بن عبدالرحمن جوفی نقل کرده است. روایت صفوان و جعبر بن بشیر هر دوی آن به عقیده ما دلیل بر وثاقت مروی عنه است. ولی صغرویا ظاهرا ثابت نیست. چون اسماعیل بن عبدالرحمن جوفی در شرح حالش گفته اند مات فی زمان ابی عبدالله. زمان امام صادق از دنیا رفته است. و صفوان و جعفر بن بشیر و اینها آن زمان ها نبوده اند. اینکه زمان امام صادق اخذ کرده باشند این درست نیست. حالا یا مراد از این اسماعیل بن جوفی، اسماعیل بن جافر جوفی است که گاهی اوقات آن اراده می شود که در طریق، یا قاطی شده است اسماعیل جوفی با اسماعیل بن جابر جوفی، چون در طریق مشیخه فقیه تصریح دارد محمد بن ثنان و صفوان بن یحیی عن اسماعیل بن عبدالرحمن الجوفی. ولی محمد بن ثنان و صفوان هر دو از از اسماعیل بن جابر جوفی روایت دارند. احتمالا این دو با هم قاطی شده است. جعفر بن بشیر هم همین جور احتمال دارد قاطی شده باشد اگر قاطی نشده باشد سقط رخ داده است. یا سقط است یا تحریف است بنابراین از آن طریق ما نمی توانیم این مطلب را اثبات کنیم که اسماعیل بن عبدالرحمن جوفی ثقه است. اثبات وثاقتش تعبیر کان وجها فی اصحابنا مؤیدا به کلمه فقیهٌ و مترأسون و آن مجموعه ای که هست آن مجموعه برای اثبات اینکه اصلا جزو بزرگان و فقها و مراجع تقلید امامیه بوده است، اینها مجموعا کافی هست و اثبات ما فوق الوثاقه را می کند. این یک بحث از بحث های قبلی.

یک بحث کوچک هم در این بحث این نقلی که این که مراد از تمام مال را به زوجه داده می شود این روایت ابی بصیر این که تمام مال را به زوجه داده می شود این است که یکی از وجوه جمع این بود که بگوییم مراد از این روایت الرجل یموت و یترک الامرأه، اینکه در مقام بیان مرأه بما هو مرأه نباشد. اینکه تمام مال به زوجه می دهد مراد تمام مال به زوجه داده می شود به شرطی که قریب باشد. چون این روایت مثلا در مقام بیان نیست. یکی از وجوه جمعی که قبلا ذکر کردیم. خب این اشکالی در این مطرح است و آن این است که صدر این روایت دارد. می گوید

**فی امرأه ماتت و ترکت زوجها**

می گوید

**قال المال کله**

در مورد زوج، آنجا دیگر با توجه به مثلا روایت های دیگری که در ما نحن فیه هست، المال کله له، آن دیگر فقط جنبه زوجیت زوج ملاحظه نشده است. زوجیت زوج هست. زوج منفرد با توجه به مجموع روایات دیگری که هست زوج منفرد کلا مال به او داده می شود. ممکن است یک همچین اشکالی اینجا مطرح بشود. ولی این پاسخ دارد. پاسخش این است که ممکن است این روایت خاص، خصوص این روایت ناظر به صور متعارفه باشد. هم در مورد زوجش ممکن است شخصی بگوید زوج قریب مراد است و هم در مورد زوجه اش ما می گوییم که زوج قریب مراد است. این به اصطلاح تفکیک بین صدر و ذیل لازم نیست ایجاد کنیم. بله در مورد زوج روایت های دیگر داریم. که آن روایت های دیگر را وجهی ندارد که تخصیص بزنیم به متعارف. این روایت را ممکن است بگوییم که صدرا و ذیلا مال متعارفی هست که زوج و زوجه قریب هستند. این روایت را ممکن است این مطلب را بگوییم ولی در روایت دیگر این مطلب را نمی شود گفت. حالا فردا یک تکمیله ای این بحث دارد من یادم رفته بود این را عرض کنم. آن این است که این روایت هایی که ما، روایت های این بحث ما در مورد زوجه منفرده وقتی تعارض کردند، نباید به اصل مراجعه بشود. ممکن است ما بگوییم که مراجعه می کنیم به روایت جمیل بن دراج که می گوید لا یکون الرد علی زوج و لا زوجه. آن روایت به عنوان مرجع باید باشد. یعنی آن عامی باشد که به او باید مراجعه بشود کرد. حالا این درست است یا درست نیست،

سوال: ...

پاسخ: نه آن عام هست.

حالا اینکه آیا طرف معارضه هست آیا طرف معارضه نیست آن می شود به آن مراجعه کرد آن را فردا من توضیح می دهم. این بحث زیادی ندارد. بحث فردای ما این تکه بحث را تکمیل می کنم که آیا اگر این روایت ها با هم دیگر تعارض کردند و مرجحی نداشتند، این روایت به عنوان عام مرجع، ابتدا باید به عام مراجعه کرد اگر عام نبود به اصل عملی مراجعه کرد. یادم رفت من هی از ذهنم می رود. این را می شود به این روایت تمسک کرد یا نمی شود به این روایت تمسک کرد فردا به آن صحبت می کنیم. بحث بعدی بحث قتل. اینکه ما فهرست بحث ها را قبلا خدمت دوستان عرض کردم. آیا در کجا قتل مانع ارث بردن قاتل می شود و در عمد و شبه عمد و چیز این بحث هایی که در مورد موانع ارث، یکی از موانع ارث قدر است نحوه مانعیت قتل از ارث بردن به چه نحو است انشاءالله فردا شروع می کنیم.

سوال: ترجیحات باعث می شود که یک طرف از حجت خارج بشود؟

پاسخ: طبیعتا دیگر. مرجح که شد دیگر حجت نیست دیگر.

سوال: ....

پاسخ: ولو به معنای ریاست طلبی است ولی من تصورم این هست که مراد تقیه ای در این تبعیض شده است. گفته اند که جنبه مزمت دارد اشاره به همین جهتش بود که ولو تعیین کرده است مترئس. یعنی کسانی که دنبال ریاست هستند

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد